

«این زندگی چیزی نیست جز از دست دادن امکانهای انسانی در زمان حالی که هر دم تهی تر می شود»
 «کارل یاسپرس»

«هفت ستون سیاست»

نویسنده: دکتر سید علی اصغر کاظمی
 ناشر: دفتر نشر فرهنگ اسلامی - تهران
 چاپ اول: ۱۳۷۹
 «هفت خلیفه به یکی خانه در
 هفت حکایت به یک افسانه در»

«نظامی»

در بعضی از فرهنگ‌ها، بویژه در فرهنگ فارسی، عدد هفت عددی است نمادین و تا حدودی اسطوره‌ای! یکی از استادان صاحب سبک و ظریف و طنزپرداز روزگار ما یعنی استاد دکتر محمدابراهیم باستانی پاریزی نام بسیاری از آثار خود را به عدد هفت مزین کرده است: خاتون هفت‌قلعه، ازدهای هفت سر، وادی هفت‌واد (نام مردی است که در شاهنامه فردوسی آمده و هفت پسر دارد)، آسیای هفت سنگ و «هشت‌الهفت!» و... بی‌گمان استاد پاریزی در به کار بردن عدد هفت عمدی داشته است و آنهم اشاره به همین جنبه نمادین، رمز آلود و شبه قدسی این عدد است.

آقای دکتر کاظمی نیز در نامگذاری آخرین اثر خود این نکته را در نظر داشته است:

«عدد هفت قبل از آنکه بیانگر مرتبه‌ای در سلسله اعداد دهگانه باشد همواره در تمامی فرهنگها جنبه نمادین داشته است. هفت‌سین، هفت‌اورنگ، هفت‌دریا، هفت‌اقلیم، هفت‌خط و...» (ص ۱) اما این نام‌گذاری بدان معنا نیست که کتاب، از هفت مسأله و موضوع اصلی در سیاست بحث می‌کند، بلکه مجازاً به معنی تنوع و گوناگونی مسائل و مباحث سیاسی است که در این کتاب از آن میان به ده عنوان پرداخته می‌شود؛ ده عنوانی که هر یک به نوعی به زندگی «اکنون» مربوط می‌شود و یک شهروند عادی هم که حرفه‌اش سیاست نیست، معمولاً مستقیم یا غیرمستقیم با این مسایل درگیر است تا چه رسد

به یک پژوهشگر سیاسی یا یک سیاستمدار. این ده موضوع که هر کدام در یک فصل مورد بحث قرار گرفته عبارت است از:

- ۱- سیاست و معرفت ۲- سیاست و حکمت
 - ۳- سیاست و حکومت ۴- سیاست و واقعیت
 - ۵- سیاست و خشونت ۶- سیاست و مشارکت
 - ۷- سیاست و هویت ۸- سیاست و مدیریت
 - ۹- سیاست و مدنیت ۱۰- سیاست و فضیلت.
- موضوعات مورد بحث چندان هم ارتباطی با یکدیگر ندارند و به همین دلیل به نظر می‌رسد که کتاب فراهم آمده از ده مقاله جداگانه است که مؤلف می‌کوشد به نوعی هر کدام را با زندگی عملی ما مرتبط سازد و آنها را راهنمای عمل سازد.

نخستین مبحث و در عین حال به گمان من جذاب‌ترین آنها، سیاست و معرفت است که خود فراهم آمده از سه موضوع است: ۱- پایان قرن، فرصتی برای تأمل ۲- حکایت سرگشتگی انسان در قرن بیستم ۳- خودآگاهی و انقلاب درونی.

پیام اصلی این فصل را می‌توان به ایجاز چنین بیان کرد که «سیاست» در سالیان اخیر تا اندازه زیادی خالی از محتوا شده است. پرسش این است که موضوع و محتوای علم سیاست چیست؟ در یک کلام باید گفت موضوع سیاست (به قول فراتس نویمان) آزادی سیاسی است. اخلاق، ارزش، عدالت و فضیلت و هر آنچه به سالم‌سازی زندگی انسان، و به زندگی سالم کمک کند، در نهایت به همین مسأله برمی‌گردد. از همین رو بود که «روسو» می‌گفت، به هر جا که می‌نگرم، می‌بینم سرانجام به سیاست مربوط می‌شود. پس می‌توان گفت که سیاست به انسان برمی‌گردد. این رسالت را علم سیاست از روزگاران قدیم و بهتر بگوییم در روزگاران قدیم به دوش می‌کشید. در آن زمان که فلسفه علم و سیاست یکی بود، فلسفه و حکمت بویژه حکمت عملی، جامع همه فضایل و نیکی‌ها بود و لقب مادر علوم را به خود اختصاص داده بود. به عبارتی، فلسفه سیاسی، مهمترین شاخه معرفتی به شمار می‌رفت. در آن زمان، «سقراط افلاطون را متقاعد ساخته بود که فلسفه باید با

معرفی و نقد کتاب

از دکتر علی اکبر امینی

مسأله انسان آغاز شود.» (کارل یاسپرس، افسانه دولت، ص ۸۲)

چنین بود که همه فضیلت‌های انسانی را در سیاست و طریق سیاست می‌جستند اما به تدریج و در گذر زمان این علم موضوع خویش یعنی «انسان» را فراموش کرد و مصداق عینی گفته‌ی الیاس گانه‌تی - برنده‌ی جایزه‌ی ادبی نوبل ۱۹۸۹ - شد: «انسان در لحظه‌ای از تاریخ از قطار (سیاست) به بیرون پرت شد». این قطار بدون انسان به راه خویش ادامه داد. شاید مقصود سهراب سپهری از بیت زیر همین معنی باشد: «من قطاری دیدم که سیاست می‌برد و چه خالی می‌رفت»!

شرح جدا افتادگی سیاست از ارزش و اخلاق و انسان و پیامدهای منفی آن را، آقای دکتر کاظمی تحت عنوان «آگاهی واژگونه» به بحث می‌گذارد (ص ۱۲) - که شاید تعبیری خالی از ابهام نیز نباشد - اما سؤال این است که چگونه می‌توان بر این مشکل چیره شد؟ این پرسشی است که بسیاری از متفکران سترگ قرن بیستم مطرح کرده‌اند. انیشتین که سلطان مغزها بود، راه حل را در «قلب» یافت و اعلام داشت که همه چیز به قلب انسان برمی‌گردد؛ دلی که به قول اریک فروم برای دیگران بتپد و به تعبیر اقبال «دل‌پر تپش»:

دل از ذوق تپش دل بود لیکن

چو یکدم از تپش افتاد گل شد
برتراند راسل راه چاره را در آزادی سیاسی و پرهیز از زندگی پادگانی و تحمیلی و تکراری و حیوانی و به تعبیر دقیق خودش «زندگی مورچه‌ای» می‌دانست. ایزایا برلین راه نجات را در این می‌دانست که سیاست را دوباره در جای درست خودش بنشانیم یعنی دوباره آنرا با اخلاق و فضیلت و عشق و معنی سازش دهیم؛ و سرانجام در وادی ادبیات، آرتور کوستلر در مناظره معروفش «جوکی و کمیسار» راه فرار از بن‌بست را در این می‌بیند که سیاست، شیوه «کمیساری» یعنی اصلاح از بیرون را به کنار نهد و به طریق «جوکی» روی آورد یعنی به انسان باز گردد. همه اینان در جستجوی معنایی برای زندگی هستند. مؤلف

کتاب نیز چنین می‌اندیشد. به گفته‌ی وی انسان اگر به خود آگاهی دست یابد، در آن صورت، گرهی را که خود بر اثر آگاهی واژگونه بردست و پای خویش زده است، در سایه آگاهی به دست خودش نیز باز می‌کند؛ ولی چگونه به آگاهی می‌رسد؟ «با ترکیب دانش، ارزش و بینش». (ص ۲۴)

در آن صورت چنین انسانی: «به جای آنکه مقهور و مغلوب جریانهای طوفنده تاریخ شود، خود دست به خلق تاریخ می‌زند و زمانه و زمان را در سیطره خود می‌گیرد». (ص ۲۶)

به عبارت دیگر «همه چیز به انسان برمی‌گردد». این حقیقت را در گفته‌ی پرمغز «تاگور» نیز می‌توان یافت: هر کودکی

با این پیام
به دنیا می‌آید
که خدا
هنوز
از انسان نومید نیست.

(به نقل از مجموعه «ماه نو و مرغان آواره»)
آدمی به تعبیر اریک فروم با «بودن» نه «داشتن» به این حقیقت دست می‌یابد و به خود آگاهی می‌رسد و آقای دکتر کاظمی نیز به درستی چنین می‌نویسد: «خود آگاهی انسان تنها از مسیر ایمان به توان و شایستگی خویشتن حاصل می‌گردد و این مسیری نیست مگر اتصال معنوی و روحی به منبع و منشأ تواناییها و شایستگی‌ها. آزادی تنها از این طریق معنی پیدا می‌کند؛ آزادی از قید و بند همه چیزهایی که انسان را مجبور به اطاعت کورکورانه و تعظیم و تکریم قدرت حاکم می‌کند... آزادی از قید اسطوره؛ اسطوره‌ها و عرف و عاداتی که در اثر جهل تاریخی ما در هاله‌ای از قداست قرار گرفته‌اند و زهدگرایان ریاکار و عابدان بی‌عمل در پشت آنها پناه گرفته‌اند... قرن بیست و یکم آن گونه به مارخ خواهد نمود که ما اراده کنیم». (ص ۲۶)

مبحث دوم با عنوان «سیاست و حکمت: دیدگاه خردگرا» مروری کلی است بر فلسفه سیاسی و ضمن آن به اجمال آرای فیلسوفانی که به طور سنتی در قالب فلسفه سیاسی می‌گنجد،

○ روزگاری فلسفه سیاسی

مهمترین شاخه معرفتی شناخته می‌شود و سقراط افلاطون را متقاعد ساخته بود که فلسفه باید با مسئله «انسان» آغاز شود. بدین سان همه فضیلت‌های انسانی را در سیاست و از طریق سیاست می‌جستند، اما رفته رفته در طول زمان، علم سیاست موضوع خویش یعنی «انسان» را فراموش کرد.

آورده می‌شود.

در ادامه به سنت افراطی و به مارکسیسم پرداخته می‌شود. به اعتقاد مؤلف، «سنت افراطی را می‌توان مولود ناکامی‌های سنت روشنگری دانست». (ص ۶۵)

مارکسیسم نیز در اینجا به ایجاز و اختصار مورد بحث قرار می‌گیرد. البته این اختصار و ایجاز سبب شده بحث در این قسمت مثله شود به طوری که اگر خواننده خود در کی از مارکس و میراث او نداشته باشد، از این گفتار نصیب چندانی نخواهد برد. بویژه «نقد» سنت افراطی تقریباً فراموش شده است، حال آنکه از دیدگاه ثنوری «غیریت» و نیز «توطئه» و دشمن تراشی، که در فصلهای بعدی کتاب آمده، می‌توان انتقادات عمیقی بر مارکسیسم وارد کرد. (درس این قرن - کارل پوپر)

«سیاست و حکومت: دیدگاه نهادگرا» موضوع فصل سوم کتاب است. در این قسمت تلاش نویسنده این است که به یکی از مسایل دیرین علم سیاست بپردازد و آن تبیین حدود رابطه قدرت سیاسی با آزادی و قانون است. یکی از جامعترین و عمیقترین کتابهایی که در این زمینه وجود دارد «آزادی و قدرت و قانون» نوشته فرانتس نویمان است. در این کتاب از رابطه دوسویه سیاست و حقوق بحث شده است، یعنی اینکه چگونه می‌توان از طریق مطالعه نهادها و تأسیسات حقوقی و قانونی به درک درست تری از سیاست رسید و نیز اینکه سیاست چه تأثیری در این تأسیسات دارد. آقای دکتر کاظمی هم در این بخش در صدد است بگوید تشکیلات دولتی و تأسیسات حقوقی و متون حقوقی و قانونی چه کمکی به پژوهشگر سیاسی می‌کنند. این مطلب روی دیگر رابطه حقوق و سیاست است که در نزد بسیاری از متفکران رابطه‌ای پذیرفته شده و در عین حال گسترده و عمیق است اما هزار حیف که در کشور ما «ستاد انقلاب فرهنگی» روز به روز این رابطه را ضعیف‌تر و ضعیف‌تر می‌کند. در نتیجه هم به حقوق آسیب می‌رسد و هم به سیاست! تأسف انگیزتر اینکه بعضی از استادان که دست بر قضا در حلقه آقای دکتر کاظمی هم هستند، منکر رابطه حقوق و سیاستند!! اما

نقطه شروع بحث یونان است و ذکر عقاید سقراط و افلاطون و ارسطو و برشماری وجوه تشابه و تفاوت آنها. (ص ۴۷) آنگاه نویسنده مروری اجمالی بر سیر اندیشه فلسفی در قرون وسطی دارد و سپس به سنت روشنگری و آرای کسانی چون ماکیاولی (که هر چند به گمان من در قافله روشنگران نیست) و هابز و لاک و روسو و منتسکیو می‌پردازد. در نقل آرای اینان، مؤلف محترم به دنبال این است که وجه مشترک و خط پیوسته و ممتدی بین آنها بیابد. اینان به نوعی در سراسر تاریخ در برابر یک مسأله صف آرای کرده‌اند و آن چیزی نبوده مگر جادو، افسانه، خرافه، فرهنگ ناسالم سیاسی و گذاشتن وهم و جهل به جای تعقل و تفکر و تدبیر! چنان که «کاسیرر» یادآور می‌شود «نخستین مطلوب هر نوع نظریه فلسفی عبارت است از یک نظریه عقلانی درباره ماهیت انسان». (افسانه دولت، ص ۷۵)

بعدها که اندیشه فلسفی در مسیحیت با وحی پیوند خورد، باز به اتفاق در برابر افسون و افسانه ایستاد هر چند در قرون وسطی یک چند شکافی بین فلسفه و عقل و دین ایجاد شد.

در دوران روشنگری تعقل و خردگرایی بر طارم اعلی نشست. چنان که می‌دانیم، روشنگری بر سه پایه اساسی نهاد شده بود: ۱- خردگرایی ۲- طبیعت‌گرایی ۳- مبارزه با جادو و افسانه (ارنست کاسیرر، فلسفه روشنگری). اندیشه ورزان روشنگری می‌کوشیدند پاسخی برای مشکلات زمان و زمانه خود پیدا کنند:

«منتسکیو و لاک با تأکید بر راه‌حلهای لیبرال می‌خواستند تحول جامعه را با یک حکومت باثبات محقق کنند. هر دوی آنها قانون و فرهنگ را به عنوان مهمترین ملاحظه سیاسی مد نظر داشتند. برای آنها فلسفه وجودی دولت تأمین آزادی است. دغدغه اساسی روسو در قرارداد اجتماعی برابری است. ... برای او دو عنصر آزادی و برابری مهمترین هدف جامعه هستند. از دید او بی‌عدالتی مولود نابرابری است و اساس ناهماهنگی و عدم توازن در جامعه است». (ص ۶۳)

○ برتر اندر اسل راه چاره برای مشکل جدا افتادگی سیاست از ارزش و اخلاق و انسان و پیامدهای زیان بار آن را در آزادی سیاسی و پرهیز از زندگی پادگانی و تحمیلی و تکراری و حیوانی و به تعبیر دقیق خودش «زندگی مورچه‌ای» می‌دید و ایزایا برلین راه نجات را در این می‌دانست که سیاست را دوباره در جای درست خودش بنشانیم و با اخلاق و فضیلت و عشق و معنی آشتی دهیم.

دست‌نیافتنی می‌نماید:

«وایشان شمشیرهای خود را برای [ساختن] گاو آهن و نیزه‌های خویش را برای [درست کردن] اره، خواهند شکست؛ و امتی بر امتی شمشیر نخواهد کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت».

(آغاز و انجام تاریخ، کارل یاسپرس ص ۲۸۵).

ششمین فصل «سیاست و مشارکت: دیدگاه کثرت‌گرا» نام گرفته است. در یک جامعه آزاد و در یک دموکراسی مشارکتی، انسان در صد درصد تحقق مقاصد زیر است:

- «سهیم بودن در مسئولیت‌های نهادهایی که او در ایجاد و حیات آنها مشارکت دارد؛
- مسئولیت قدرت حاکم به پاسخگویی در مقابل حکومت شوندگان؛

- هر فرد می‌تواند و باید کانون قدرت و ابتکار عمل در جامعه باشد» (ص ۱۷۵)

و اما پلورالیسم یا تکثرگرایی: «در شکل سنتی آن عمدتاً مربوط می‌شود به اعتقاد به دولت بی‌طرف و جامعه‌ای که در آن گروه‌های اجتماعی به صورت بالقوه در تأثیرگذاری بر روند امور مساوی هستند...» (ص ۱۸۶)
«نظریه‌های کثرت‌گرایی، سیاست را یک بازی تلقی می‌کنند» (ص ۱۸۸)

در ادامه، ضمن بحث در مورد «تئوری بازیها» - که آقای دکتر کاظمی از صاحب‌نظران پیش‌کسوت در این زمینه است - انواع کثرت‌گرایی به بحث گذاشته می‌شود. (ص ۱۹۰)

با وجود پاره‌ای انتقادات که بر کثرت‌گرایی وارد است، میراثش روی هم‌رفته گرانبهاست:

«پلورالیسم جوهر و تجلی دموکراسی در تئوری و عمل است. در واقع کثرت‌گرایی شیوه‌ای از زندگی سیاسی است که پس از عبور از فراز و نشیب‌های فراوان، اقتدار مدنی را جایگزین قدرت کلیسا کرد و به قدرت نامتناهی پادشاهان و حکمرانان مستبد و توتالیتر مهار زد و اصول مساوات و عدالت را سرلوحه کار خود... قرار داد. از نظر فلسفی پلورالیسم از حقوق طبیعی الهام می‌گیرد و معتقد است که

راستی اگر دانشجوی علم سیاست، نهادهای حقوقی و تشکیلات دولتی (موضوع حقوق اساسی و حقوق اداری) را نشناسد و اگر از حقوق اقلیت‌های دینی و سیاسی، از حقوق زن، کودک، و به طور کلی حقوق بشر اطلاعی نداشته باشد، اگر با حقوق تطبیقی آشنا نباشد و اگر به قانون و منشأ قدرت و با حقوق طبیعی و... آگاه نباشد، چگونه و با چه وسیله می‌تواند تحلیل‌گر جهان سیاست بشود؟

کاش استاد کاظمی این مطلب را به بعضی از دوستان خودشان هم یادآور می‌شدند و برنامه‌ریزان دانشگاهی نیز این کتاب و کتابهایی مثل کتاب «تویمان» را می‌خواندند!

«سیاست و واقعیت: دیدگاه رفتارگرا» عنوان فصل بعدی است. رفتارگرایان می‌کوشند با مطالعه رفتار افراد و گروه‌ها به تبیین سیاست و رفتار سیاسی دست بزنند. «بهبود رفتارگرایی که در دهه ۵۰ و ۶۰ جایگاه مهمی در مطالعات علوم اجتماعی پیدا کرد، از نظر ریشه‌های فلسفی از یک‌سو به دیوید هیوم انگلیسی و اگوست کنت فرانسوی و نظام اثباتی متکی است و از سوی دیگر به اثبات‌گرایی منطقی سالهای ۱۹۳۰ حلقه وین» (ص ۲۱)

«سیاست و خشونت: دیدگاه محیط‌گرا» عنوان فصل پنجم است.

در سالهای اخیر عفریت خشونت چهره زشت خود را در بسیاری از نقاط گیتی نشان داده است. جنگ مهم‌ترین تجلی گسترده خشونت است. «جنگ به تعریف کلاوس ویتز یک عمل خشونت‌آمیز است که هدف آن تحمیل ارائه یک طرف بر حریف دیگر است» (ص ۱۶۶) افزون بر اینکه «خشونت» در گوشه و کنار جهان در قالب جنگ و ترور و شکنجه و مجازات‌های سهمناک، حرمت، حقوق و جان انسانها را به مخاطره می‌اندازد، همه ساله حقوق مادی جمع کثیری از مردم جهان بویژه جهان سوم را به یغما می‌برد. اسلحه‌سالاری که در بسیاری از کشورها رایج است، بخش عمده‌ای از اقتصاد را به کام خویش می‌کشد و هنوز «فیلسوفان صلح» نتوانسته‌اند بر این بلای دهشتناک پیروز شوند و پیش‌بینی اشعیای نبی نیز همچنان آرمانی

○ اگر دانشجوی علم

سیاست، نهادهای حقوقی و تشکیلات دولتی (موضوع حقوق اساسی و حقوق اداری) را نشناسد و از حقوق اقلیت‌های دینی و سیاسی، از حقوق زنان و کودکان و بطور کلی حقوق بشر آگاهی نداشته باشد، اگر با حقوق تطبیقی و حقوق طبیعی و منشأ قدرت و... آشنا نباشد، چگونه می‌تواند تحلیل‌گر مسائل جهان سیاست شود؟

در هر حال استاد کاظمی هم ظاهراً نخواسته‌اند از این قافله عقب بمانند و چند صفحه‌ای را به این موضوع اختصاص داده‌اند. به طور کلی بحث اصلی در این قسمت عبارت است از «تبیین نقش دولت و زمینه‌های ناکارآمدی در سیاست‌گذاری توسعه». (ص ۲۴۰)

«سیاست و مدنیت: دیدگاه تمدن‌گرا» موضوع فصل ۹ کتاب است. در این فصل یکی دیگر از موضوعات مهم شایع و رایج یعنی گفت و گوی تمدن‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد. در آغاز این فصل چنین می‌خوانیم: «سالها قبل از آنکه بحث روبرویی تمدن‌ها را پرفسور ساموئل هانتینگتون از دانشگاه هاروارد آمریکا مطرح کند، فیلسوف معاصر و جنجالی فرانسوی رژه گارودی طرح «گفتگوی تمدن‌ها» را در سال ۱۹۷۴ میلادی با هدف زمینه‌سازی مشارکت تمدن‌های غیرغربی (بوژه اسلام) در فرهنگ جهانی ارائه کرد و متعاقب آن یک انستیتوی بین‌المللی نیز تحت همین نام تأسیس شد». (ص ۲۶۰)

در ادامه این مبحث استاد کاظمی ضمن تأیید اندیشه گفتگوی تمدن‌ها، با اشاره به عقاید کسانی مثل اسپننگر و توین بی در مورد ظهور و سقوط تمدن‌ها و نظریه چرخه‌ای تمدن‌ها، از کسانی که اعتقاد چندانی به این موضوع ندارند، انتقاد می‌کند. (ص ۲۶۲)

«سیاست و فضیلت: دیدگاه اخلاق‌گرا» عنوان آخرین فصل کتاب است که مشابهت‌های زیادی با نخستین فصل دارد. در مورد رابطه دولت و اخلاق سه نظریه وجود دارد:

۱- دولت مقید به اخلاق ۲- دولت در کنار اخلاق ۳- دولت حاکم بر اخلاق. در حالی که در دو نظریه نخست سیاست قدم به راه اصلی و اصیل خود می‌گذارد و با بنیان‌های نخستین خود و با سنت کلاسیک آشتی می‌کند و دوباره این پیر سالخورده جوانی از سر می‌گیرد، اما در بینش سوم که اخلاق تابع سیاست می‌شود، خطر افتادن به دام دیکتاتوری بسیار زیاد است. این معنی را از جمله نین به سادگی می‌توان استنباط کرد: «اخلاق ما از منافع مبارزه طبقاتی

حاکمان همواره باید به خیر و صلاح حکومت‌شوندگان بیندیشند و در اجرای میثاق خود با ملت حسن‌نیت داشته و عدالت و انصاف را رعایت کنند...» (ص ۲۰۲)

«سیاست و هویت: دیدگاه گفتمانی ساختارگرا»، عنوان فصل هفتم کتاب است.

یکی از جدیدترین مباحث در علوم سیاسی، مبحث گفتمان است که برای بسیاری از پژوهشگران، از جذابیت خاصی برخوردار است اما خالی از ابهام نیست. در زبان فارسی هر روز که از عمر آن می‌گذرد، از دقت و صراحتش کاسته می‌شود به گونه‌ای که این واژه که در اندیشه کسانی مثل «فوکو»، یکسره با قدرت و سیاست آمیخته است، در بین ما ایرانیان چیزی معادل «لحن» یا شیوه بیان یک مطلب می‌شود، خالی از هر نوع بار سیاسی و فلسفی و اجتماعی!

به نظر می‌رسد مقصود از گفتمان، کلمه، اشاره، حرکت، نماد، نمایش، پوزخند، شعار، همه‌مه و هر چیزی است که با القای معنا و مفهوم خاص بر زندگی سیاسی و رفتار سیاسی مردم تأثیر بگذارد. به بیان دیگر «هنگامی که ما از خلال معنای گفتمان‌های رایج در یک مقطع زمانی یا دوره به نقش افراد در جامعه و تأثیر آنها در فعالیت‌های سیاسی پی می‌بریم، در واقع وارد تحلیل گفتمانی شده‌ایم». (ص ۲۰۸)

از آنجا که گفتمان با مباحث زبانی، تحلیل گفت‌وگو و هرمنوتیک سروکار دارد و در نهایت با سیاست و فلسفه و فرهنگ و ادبیات ارتباط می‌یابد، نیاز به مباحث گسترده‌ای دارد. بحث آقای دکتر کاظمی ضمن رعایت اختصار از جذابیت لازم برخوردار است و خواننده در پایان می‌تواند به یک جمع‌بندی مفید دست یابد.

فصل ۸ در مورد «سیاست و مدیریت: دیدگاه توسعه‌گرا» بحث می‌کند. در سالهای اخیر که شوق توسعه بالا گرفته است، بسیاری از اندیشمندان در این زمینه بخت خویش را آزموده‌اند و بجا یا نابجا از این واژه استفاده کرده‌اند؛ هنوز هم که هنوز است این کلمه از مد نیفتاده است.

○ از نظر فلسفی، پلورالیسم از حقوق طبیعی الهام می‌گیرد و این پیام‌رادر دارد که حاکمان همواره باید به خیر و صلاح حکومت‌شوندگان بیندیشند و در اجرای میثاق خود با ملت حسن‌نیت داشته باشند و عدالت و انصاف را رعایت کنند.

پرولتاریا به دست می‌آید». (ص ۲۹۶) برای مارکسیستها «اخلاق» هم يك ابزار سرکوب به شمار می‌رفت اما دیگران چنین نبوده‌اند. آنان که از سیاست اخلاقی سخن به میان آورده‌اند، پروای عدالت، فضیلت و حقوق انسان داشته‌اند نه اینکه رشته‌های تنیده شده بردست و پای انسانها را محکمتر کنند!

کانت می‌گوید: زمانی خیال می‌کردم «معرفت» عالیترین هدف زندگی است ولی پس از آنکه با نوشته‌های روسو آشنا شدم، دریافتم که «آزادی و اخلاق» با ارزش‌تر از آن است. (ص ۳۰۱)

کتاب با بحث «ضرورت فضیلت و تقوای

سیاسی در قرن بیست و یکم» به پایان می‌رسد. (ص ۳۲۶)

در پایان باید گفت که نشر پاکیزه مؤلف از يك سو وماهیت مباحث دهگانه از سوی دیگر سبب می‌شود که مطالعه کتاب برای کمتر خواننده‌ای دشوار به نظر آید زیرا کم و بیش همه ما با این مسایل از دور و نزدیک سروکار داریم و اگر از یکی دو فصل بگذریم (از جمله فصل سوم) بقیه فصول برای هیچ خواننده‌ای غریب نیست. از این روی مطالعه «هفت ستون سیاست» چه برای پژوهشگران و دانش‌پژوهان علوم سیاسی و چه برای افراد برون از این حوزه می‌تواند مفید و گیرا باشد.

○ اندیشمندان و روشنفکرانی که از سیاست اخلاقی سخن به میان آورده‌اند، پروای عدالت، فضیلت و حقوق انسان داشته‌اند نه اینکه رشته‌های تنیده شده بردست و پای انسانها را محکمتر کنند و چون مارکسیستها «اخلاق» را نیز يك ابزار سرکوب به شمار آورند.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی